

مصاحبه محمد رضا پهلوی با روزنامه لومند در ۹ دسامبر ۱۹۶۵ درباره حصر دکتر محمد مصدق

محمد رضا پهلوی در مصاحبه ای با روزنامه لومند در ۹ دسامبر ۱۹۶۵ درباره حصر دکتر محمد مصدق می گوید: "مصدق به خاطر امنیت خودش زندانی شده است و اگر به خانه اش در تهران بازگردد، او را تکه تکه خواهند کرد. او در آنجایی که هست راضی و خوشحال است. خوب غذا می خورد و در هشتاد و شش سالگی به ورزش مورد علاقه اش یعنی خرسواری مشغول است. دیگر چه چیزی می توانست آرزو داشته باشد؟"

آن سال که محمدرضا پهلوی این چنین کینه دار از دکتر مصدق که نامش در تمام دوران پس از کودتا ممنوعه بود، سخن می گفت و به طعنه و توهین او را خر سوار می خواند و با افزودن به سن و سالش از او پیر مردی خرفت تصویر می کرد، شانزده سال از حبس و حصر نخست وزیر می گذشت و هنوز آتش کینه پهلوی نخفته بود. در آن سو البته هیچ کس به یاد نمی آورد که دکتر محمد مصدق به شاه توهینی روا داشته باشد و "اعلیحضرت" را پیش از نامش نیاورده باشد. یک سال پس از این سخنرانی سرطان مصدق عود کرد و شاه دلشاد و خرسند پس از ۱۳ سال اجازه داد تا پیرمرد برای مداوا پای به تهران گذارد.

نخست وزیر که هنوز تصویر قیام سی تیر و آن جمعیت پرهیاهو را که "یا مرگ یا مصدق" می گفتند، آخرین خاطراتش از تهران بود، با شهری غریبه روبرو شد، پر از ماشین و زرق و برقی که از صدقه سر نفت و کار سترگ ملی کردنش حاصل آمده بود.

گفته اند که پیرمرد به مجلات رنگارنگ دهه روزنامه فروشی نگاهی انداخت و گفت: مثل اینکه این روزها مردم بیشتر به ظواهر امور توجه می کنند" [۲]

شاه می دانست که عمر پیرمرد رو به پایان است و گر نه اجازه آمدنش به تهران را نمی داد، همانطور که نگذاشت بر سر بالین زهرا، همسرش در بیمارستان نجمیه بیاید. اما حالا که می دانست مصدق رمقی برای ماندن در این دنیا ندارد، حتی اجازه داد برای درمانش پزشکان خارجی بیایند که پیر محمد احمد آبادی، فریادش بر آمد و گفت لعنت خدای بر کسی که بخواد معادل هزینه زندگی چندین خانواده فقیر خرج کند و دکتر های خارجی را برای معالجه اینجا بیاورد.

مصدق عاقبت در ۱۴ اسفند سال ۱۳۴۵ آرام گرفت و در سکوت و بی خبری در خانه اش به خاک سپرده شد. ساواک اجازه ختم و برگزاری مراسم را نداد و تا سال ۵۷ که شاپور بختیار پس از فرار شاه، عکس مصدق را مثل پرچم فتح و به نشانه تغییر اساسی در کالبد سلطنت و بازگشت مشروطه بر دیوار اتاق نخست وزیری نشاناد، اثری از چهره و نام مصدق دیده نشد.

پس از انقلاب هم مصدق، طلوع کوتاهی داشت. به جز آن مراسم باشکوه ۱۴ اسفند سال ۵۷ بر سر مزارش، هر سال بیشتر از انقلاب و اهلس فاصله گرفت و آنقدر که در کلام انقلابیون به بی دینی متهم گشت. چیزی نگذشت که تاریخ دگرگون گشت و روحانیان، نهضت ملی شدن نفت را به نام آیت الله کاشانی سند زدند و در حوزه ثبت کردند و ملی شدن نفت، همانند انقلاب ۵۷ به عبا و عمامه گره خورد.

نام محمد مصدق با نفت و مبارزه با بریتانیا عجین شده است اما بعد از نذیهای کلان نفتی در دولت معجزه هزاره سوم دیگر امید نمی رود که نفت فروشی کار و بار مملکت را راه بیندازد، می توان مصدق را از پشت پرده فیرگون نفت نگاه کرد. در بلاد ایران که تاریخ پیش نمی رود و در دایره منحنی چرخ می خورد و دوباره تکرار می شود، یاد آوری مصدق به عنوان یک تجربه ضروری است .

نخست وزیر ملی البته قدیس نبود و اشتباهات استراتژیک نیز داشت. چنانچه خلیل ملکی منصفانه و بی غرض اشتباهات مصدق را در جمع بندی پس از کودتا بر شمرده و یکی اینکه میان آرمان و عمل مردد بود و بضاعتش با آرمانی که داشت نمی خواند و چه بسا گفته اند می توانست با مصالحه ای بر سر نفت و کم کردن شر دسایس بریتانیا به کاری بزرگتر از ملی کردن نفت بپردازد.

مصدق در ابتدای نخست وزیری لایحه ای به مجلس داد که در حکم برنامه دولتش بود در دو ماده. اولی اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و دومی اصلاح قانون انتخابات مجلس و شهرداری ها.

دولت مصدق در همان مهلت کوتاه به سنگ خاره حکومت دوگانه بر خورد. شاه و ارتش و نظامیانی که گوش به فرمانش بودند در انتخابات و چرخه قدرت دخالت می کردند و با بیگانه دم ساز می شدند. از طرفی فدائیان اسلام و آیت الله کاشانی به مناسبت هر همراهی که می کردند سهمی در قدرت می خواستند و اجرای احکام فقهی از همان جنس که پس از انقلاب به غایت اجرا شد. مصدق در چندین جبهه متفاوت رزم می کرد و با این حال سعی داشت تا با آنچه از دموکراسی غرب آموخته بود، آداب به جا آورد. به محض رسیدن به نخست وزیری به شهربانی دستور داد که روزنامه و روزنامه نگاری را به جرم توهین و انتقاد از دولت توقیف و بازداشت نکند.

@hezaro1shahr